

دریای دزد و قاتل !

کفش کودکی را دریا برد

کودک روی ساحل نوشت : دریای دزد...

آنطرف تر مردی که صید خوبی داشت روی ماسه ها نوشت : دریای سخاوتمند...

جوانی غرق شد مادرش نوشت : دریای قاتل...

پیرمردی مرواریدی صید کرد نوشت : دریای بخشنده.

موجی نوشته ها را شست.

دریا آرام گفت : به قضاوت ! دیگران اعتنا نکن اگر میخواهی دریا باشی

بر آنچه گذشت ، آنچه شکست ، آنچه نشد...

حسرت نخور؛ زندگی اگر آسان بود با گریه آغاز نمیشد